

یادگار بزرگمهر

یادگار بزرگمهر نام یکی از بندنامه‌های پهلویست که منسوبست به بزرگمهر بختگان وزیر خسرو انوشیروان، و جزء متون پهلوی^۱ چاپ جاماسپجی دستور مینوچهرجی جاماسپ - اسانا در صفحه‌های ۸۵ تا ۱۰۱ بچاپ رسیده است و در میان نیرنگی که برای بستن زهرنیش و دم خرفسترانست (ص ۸۴) و ماتیکان «ماه فروردین روز خرداد» جای دارد. ظاهراً قدیمترین نسخه این کتاب نسخه دستور جاماسپ است. از این نسخه فقط ۵۰۰ واژه آغاز آن بجای مانده و پس از آن چهارده برگ افتاده است و این چهارده برگ حاوی بقیه این متن و «ماتیکان ماه فروردین روز خرداد» و آغاز «درخت آسوریک» بوده است. خوشبختانه از روی این متن در ۱۷۲۱ میلادی نسخه ویانسخ دیگری تهیه شده است و اکنون همه متن در دسترس است. این متن را نخستین بار دستور پشوتن جی بسال ۱۸۸۵ با آوا نوشتی بخط اوستائی و ترجمه انگلیسی و کجراتی در مجموعه‌ای بنام گنج شایگان منتشر ساخت. متن جاماسپ اسانا حاوی اضافات و نسخه بدلهاست و بدون واوهای عاطفه و بیا‌های اضافه دارای ۱۷۳۳ واژه است. قسمت اخیر این متن در مجله Le Muséon IV ; ۲۶۵، ۲۶۶ بفرانسه ترجمه شده است. J. C. Tarapore نیز آوا نوشت این متن و ترجمه انگلیسی آن را چاپ کرده است.^۲ اینک متن پهلوی^۳ و ترجمه فارسی آن :

۱- Pahlavi Texts , Edited by Jāmaspji Dastur Minochehrji. Jamasp-Asana . Bombay 1897 .

۲- West: Pahlavi Literature, Grund.d.Iran.Phil.II Band. ص ۸۱۳.

۳- Pahlavi Andarznāmak . Bombay 1933 .

۴- متن پهلوی عیناً از روی نسخه چاپ جاماسپ اسانا گراورده است .

یادگار بزرگمهر

بنام یزدان

مروای نیک‌باد، مروائی به^۱، به تن، روان و خواسته. ایدون باد.

۱- من بزرگمهر بختگان^۲، دیوانبد^۳ شبستان شهر

۱- مروا = په . مرواک ؛ درپهلوی بمعنی فال زدنت چه فال نیک وچه بد(تفأل و تطیر) ، شیرازی = مروه morve بهین معنی و بیشتر بمعنی فال بد بکار میرود (مروه نزن = فال بد مزن) ، امیرمعزی در قصیدهٔ معروفش « مروا » را بمعنی فال نیک بکار برده است و « مرغوا » را برای فال بد . واژه‌ای که در اینجا به « مروا » ترجمه شده است **Jatak** است ؛ عبارت ... **Jatak nêk tandurustih** با جزئی اختلاف در آغاز بسیاری از متن‌های پهلوی آمده است چون « اندرز دانایان بمزدستان » نسخه‌های **TD** و **JU** ؛ نک . متون پهلوی جاماسپ اسانا ، **Jamasp Asana , Pahlavi Texts** ، **Bombay 1897** ، ص ۵۱ ، زیرنویس ۱ ؛ « اندرز خسروکواتان » ، همو ص ۵۵ ، ص ۱ ؛ « اندرز انوشه روان آذربیدمارسپندان » ، نسخه‌های **M16** ، **M17** و **TD** و **JE** ، همو ص ۵۸ زیرنویس ۱ ؛ و نیز ص ۷۸ ، ۸۱ و ۸۴ و زیرنویس‌های ۱ ؛ « ماه فروردین روز خرداد » نسخه‌های **JJ** و **JU** ، همو ص ۱۰۲ زیرنویس ۱-۲ ؛ « اندرز دستوران به بهدینان » ، نسخهٔ **TD** ، همو ص ۱۲۱ زیرنویس ۱ و جز آن ؛ این واژه را **gatak** نیز میتوان خواند که بمعنی سند، وصیت‌نامه یا کتاب است ، نک . پایکولی از هر تسفند ، ص ۹۲ ، سنگنبشتهٔ کر تیرهرمزد ، نقش رجب س ۲۶ و این معنی را در اینجا جای نیست .

۲- متن آن وه .

۳- بختک یا بوختک ، شاید جزئی باشد از نام مرکبی که جزء پیشین یا پسین آن افتاده باشد ؛ سنج . « بوخت خسرو » ، شهرستانهای ایران بند ۵۰ ، متون پهلوی جاماسپ اسانا، ص ۲۳ و **A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr** از **Markwart** چاپ **Messina** ص ۲۰ ؛ بوخت یزد **Buxtyazd** (= بخت ایزد) ، بوختیشوع ، بوخت شهپوهر، نامنامه یوستی **F.Justi , Iranisches Namenbuch** ص ۷۲ .

۴- متن **wyw'npt** ؛ ظاهراً تحریفیست از **divânpat = dyw'npt** ؛ دیوانبد = حاجب ، سنج . دیوان بگ .

استیکان خسرو^۵، دریکبده^۶، این یادگار به یاری و نیروی یزدان و دیگر مینویان به آموز،

۵- استیکان یا خوستیکان، ارمنی = **Ostikan** = استوار، معتمد، وفادار؛ لقب حکامی که از جانب خلفا مأمور کشورهای مختلف میشدند نیز بوده است. این واژه بارمنی هم بعاریت رفته است نک **Arm. Gram.**، ص ۲۱۵ شماره ۴۹۲ و **Pers. Studien** ص ۲۰ هر دو از **Hübschmann**. ممول پادشاهان ساسانی بوده است که نام خود را با صفتی، بشهری که بنیاد میگذازدند میدادند چون همین شهر **Ostikân Xosrav** که ظاهراً بایستی خسرو قبادان آنرا پی افکنده باشد و ازین نوعست شهرستانهای خسروشاد **Xôsrav(b)-šât**، خسرو مست آباد **Xôsravê - Must - âpât**، ویسپ شاد خسروی **Vispâat - Xosravê**، هوبوی خسروی **Xôsrovê - Hubôš**، شاد فرخ خسروی **Sât - farraxv - Xosravê**، (پی افکنده خسرو قبادان، نک. شهرستانهای ایران بند ۱۹، متون جاماسپ اسانا ص ۲۰ و مار کوارت ص ۱۳ و تعلیقات آن)، وه شاپور **Vêh - šahpuhr** (پی افکنده شاپور اردشیران. نک همو بند ۴۳، اسانا ص ۲۲، مار کوارت ص ۱۹ و تعلیقات) گور اردشیر خوره **Gôr - Artâšir - Xvarreh** (پی افکنده اردشیر بابکان، نک همو بند ۴۴، اسانا ص ۲۲ مار کوارت ص ۱۹ و تعلیقات)، را مهر مزد (پی افکنده هرمزد شاپوران، همو بند ۴۶، اسانا ص ۲۲، مار کوارت ص ۱۹) وند (یوگ شاپور **Vand <iy> ôg šahpuhr**) ساخته شاپور اردشیران، همو بند ۴۸، اسانا ص ۲۲ مار کوارت ص ۲۰، ایران خوره کرد شاپور **Êrân-Xvarreh-kert-šahpuhr** (از شاپور اردشیران، همو بند ۴۸، مار کوارت ص ۲۰، اسانا = ایران کرد شاپور، ص ۲۳)، ایران آسان کرد قباد **Êrân-âsân-kert-Kavât** (از قباد پیروزان، همو بند ۵۴، اسانا ص ۵ - ۵۴، مار کوارت ص ۲۱)، ایران وینارد قباد **Êrân-vinârt** **Kavât** (از قباد پیروزان (؟) نک «خسرو قبادان و ریدکی» بند ۱، متون پهلوی جاماسپ اسانا ص ۲۷ و چاپ او نوالا ص ۱۱ ترجمه انگلیسی؛ ایران وینارت کوات = قم) (از افادات استاد همیننگ **W. B. Henning** که زبان پهلوی را نزد وی آموخته ام و در ترجمه این متن و متون دیگر مرهون نکته سنجیهای اویم، البته اگر خطا و ناروائی درین ترجمه رفته باشد از نگارنده این سطور و مترجم این نامه است نه از استاد علامه)، سنج. تاریخ قم چاپ تهران ص ۲۴ که بشکل «ویران آبادان کرد کواد» آمده است و بیشک تحریفی است از آن. وه ارتشیر، **Vehartašir** = به اردشیر = سلوکیه و وه کوات **Vehkavât** = به کواز، شهری بر دجله، نک **Pers. Stud.** از **Hübschmann**.

۶- تاریخ قم. دریچید (= دریچبد) ص ۱۱۳ س ۱۰، ارمنی **drêkpet** ... منسوب به «در» (= دربار) + پسوند-بد معنی رئیس و سر. رویهم = وزیر دربار؟

بفرمان خسرو شاهنشاه، بهبود فرهنگ (را) و شایسته شدن آنها را که بپذیرفتاری از برگران^۷ بخوبی و ارجمندی آفریده شده‌اند، (آماده) کرده و به گنج شایگان^۸ نهاد.

۲- چون چیز گیتی همه سپنجی و تباہ شدنی و گذران (است) و هم او که شاهناف^۹ است، و بختش یاری کند^{۱۰}، هم کوشش بی‌رنج بکمک او آید، مالستبر اندوزد و به مهین‌کار و پادشاهی رسد، برتری^{۱۱} گیرد و بزرگترین نام خواهد و افروزش میهن و مان را نامی‌ترین کارها کند و او را زندگی دراز و افزایش فرزند و پیوند (بود) و امیدهای بزرگ و دهشهای نیک به کار و دادستان^{۱۲} و سود مردمان و پایش^{۱۳} دام و کار پادشاهی (بود) و هم فرخیمهای دیگر گیتی همه گواه و همداستان (اویند)، به استواری (= پایداری) این چند چیز کمتر میانیدشد، چه بیشینه، اندر درازی یکصد سال، تن به فرجام و پادشاهی به نیستی (گراید)، و اندر درازی چهارصد سال دوده به آشفستگی، نام به فراموشی و نایادی، مان و میهن به ویرانی و آلودگی، ناف و پیوند به فروتری و پستی، کوشش به بی‌بری و رنج، باره تهیگی، و پادشاهی به شاهان زمان (رسد)؛ چیز (گیتی) به کسی نماند که (از) زمان فراخ بهره‌ای اندک باو داده‌اند (۹) . چیز آنجهانی (= فرشکردی) باید و تباہ نشود، تنها پارسائی

۷- برگر = بخشنده سرنوشت، کسی که تقدیر و سرنوشت آدمی ازوست، ستا -
 uparôkairya (صفت برای وایو و تیشتر و جز آن) به = apargar و aparkar ،
 ترجمه پهلوی اوستا aparkâr، بازند awargâr، (نک Altiranisches Wörterbuch)
 تولد که فارسی آنرا « برگر » نوشته است، نک. Persische Studien از Hübschmann

۸- جایگاه شاه، مقر پادشاه، سنج. مرو شاهجان .

۹- شاهناف، از نژاد شاه؛ و حتی او نیز که شاهزاده است.....

۱۰- متن = جَہش بهش دست دهد. جَہش = بخت، سرنوشت. این واژه در متون دیگر نیز بهمین معنی بکار رفته است چون یادگار زریران س ۱؛ اندرز آذربدمار سپندان بند ۱۰۴ (= جَہشیار = بختیار، کسی که سرنوشت با او یار است) .

۱۱- apartumihâ ۱۲- قضاوت. ۱۳- از پائیدن = مراقبت کردن،

نگهداری کردن .

مردم، آنجهانی (= فرشکردی) است. کنش نیک از هیچ کس ربودن نتوان.

۴- اکنون، من چون کامم کوشش به پارسائی ورزیدن و پرهیز از گناه کردن (بود) - جز آنچه از کنش و فرمایش خداوندان زمان و دشپادشاهان^{۱۴} برخاسته و بدان چاره‌ای ندارم - از گناه پرهیختنی، بکام (خویش)، تا آنجا که میدانستم، پرهیختم، به هستی یزدان و نیستی دیوان و دین و روان و بهشت و دوزخ و آمار^{۱۵} و ستوش^{۱۶} و رستاخیز و تن‌پسین^{۱۷} بیگمانم. و مرا پارسائی و آمرزش تن و جان و روان و نیکی‌های اینجهان و آنجهان پسندیده‌تر (است). (با اینهمه) نام‌گیتی را نیز، واژه‌ای چند بر این یادگار نوشتم که:

۵- از مردم که فرختر؟ ۶- انکه بیگناهر.

۷- که بیگناهر؟ ۸- انکه به داد یزدان راستتر باشد و از داد

دیوان بیش پرهیزد.

۹- کدام داد یزدان و کدام داد دیوان؟ ۱۰- داد یزدان بهی و داد دیوان بدی.

۱۱- چه بهی و چه بدی؟ ۱۲- بهی پندار نیک و گفتار نیک و کردار

نیک و بدی پندار بد و گفتار بد و کردار بد.

۱۳- چه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک و چه پندار بد و گفتار بد و کردار بد؟

۱۴- پندار نیک درست اندیشی^{۱۸} و گفتار نیک رادی و کردار نیک راستی^{۱۹}.

۱۴- پادشاهان ستمگر. ۱۵- حساب، شمار (روز حساب، روز شمار).

۱۶- ستوش (?)، شب‌سوم پس از مرگ، در متن = آمارستوش. (= حساب شب سوم)

۱۷- شاید رستاخیز تن‌پسین بهتر باشد یعنی معاد جسمانی و بهر حال چه با او عاطفه و چه با کسره اضافه خوانده شود همین معنی را میدهد؛ تن‌پسین مراد از تنی است (تن هر کس) که روز رستاخیز برای دریافت پاداش و باد افراه کارهای خود و بشکل نخستین خود، زنده میشود.

۱۸- متن = patmânmineññih = فکر میان‌رو - اعتدال فکر.

۱۹- چنینست در متن؛ اگر جای رادی و راستی با هم عوض شود مفید معنی بهتری

است = گفتار نیک راستی و کردار نیک رادی.

- ۱۵- پنداربدنادرست اندیشی^{۲۰} و گفتاربد فرومایگی^{۲۱} و کرداربد دروغزنی^{۲۲}
- ۱۶- چه درست اندیشی و چه رادی و چه راستی؟ چه نادرست اندیشی و چه فرومایگی و چه دروغزنی؟
- ۱۷- درست اندیشی آنکه فرسایش^{۲۳} مال گیتی ببیند (و) دل بر آن چیز بندد^{۲۴} که برای آن تن به عذاب و روان بدوزخ نرسد.
- ۱۸- رادی آنکه بهر تن از تن و بهر روان از روان بازنگیرد.
- ۱۹- راستی آنکه بروان خویش (از در) راستی و نافرینتاری رود.
- ۲۰- نادرست اندیشی آنکه گیتی را جای درنگ^{۲۵} و مینوراهستگر(؟) داند^{۲۶} و دل بر آن چیز بندد^{۲۴} که بفرجام تباهی تن و بادافراه روان ازش بود.
- ۲۱- فرومایگی^{۲۱} آنکه بهتر تن از تن و بهر روان از روان باز دارد.
- ۲۲- دروغزنی آنکه تن به کام و روان به فریب دارد.
- ۲۳- در نیکی که رساتر^{۲۷}؟ ۲۴- آنکه داناتر.
- ۲۵- و که داناتر؟ ۲۶- آنکه فرجام تن داند، دشمن^{۲۸} روان شناسد، خویشتن از دشمن روان باید و بی بیم دارد و برتر داند.
- ۲۷- چه فرجام تن و کدام آن دشمن که دانایان را بهش بهتر توان شناختن؟

۲۰- متن = **farihbutmīnēšnīh** = فکر نامعتدل و مفرط.

۲۱- متن = **panīh** = فرومایگی، خست، پستی.

۲۲- چنینست در متن؛ اگر جای فرومایگی و دروغزنی باهم عوض شود بهتر است (سنج. بنده ۱۴ و زیر نویس ۱۹). گفتار بد دروغزنی و کردار بد فرومایگی و خست.

۲۳- متن = **farsāvandīh**. ۲۴- متن = کام بر آن چیز برد.

۲۵- متن = **māhmānīh**. ۲۶- متن = دارد.

۲۷- متن = به بهی که بوندکتر **bovandaktar**.

۲۸- متن = **hamimāl** = حریف، دشمن، رقیب.

- ۲۸- فرجام تن تباهی کالبد و دشمن روان این چند^{۲۹} دروغ^{۳۰} که اهریمن^{۳۱} فریفتن و نیازان کردن مردمان را، بدشمنی^{۳۲}، بمردم فراز داد.
- ۲۹- آن دروغها کدام و چند؟
- ۳۰- آز و نیاز و خشم و رشک و ننگ و ورن (= شهوت) و کین و بوشسپ^{۳۳} و دروغ بیدینی^{۳۴} و دشیادی^{۳۵}.
- ۳۱- ازین چند دروغ^{۳۰} کدام نیرومندتر^{۳۶}.
- ۳۲- آز ناخوردندتر و بی چاره تر^{۳۷}.
- ۳۳- نیاز آزارنده تر و آزارمندتر^{۳۸}.
- ۳۴- خشم بدفرمانروا تر^{۳۹} و ناسپاستر.
- ۳۵- رشک بدکامه تر و بدامیدتر. ۳۶- و ننگ کوشا تر.
- ۳۷- و شهوت (= ورن) خودپرست تر و تباه کننده تر^{۴۰}.
- ۳۸- و کین سهمگین تر و نابخشاینده تر.
- ۳۹- بوشسب (= تنبلی) کاهل تر^{۴۱} و فراموشکارتر.
- ۴۰- و دیوبیدینی^{۳۴} زهفتارتر و فریفتارتر.
- ۴۱- و دشیادی^{۳۵} ناسپاستر.

۲۹- متن : اند . ۳۰- برای همه صفات بد و زشت بکاررفته است .

- ۳۱- متن : ganâk mînuġ که بایستی تعریفی باشد از angra mainyu = اهریمن ؛ این واژه در ادبیات پهلوی بسیار متداول است . همچنین نگاه کنید به Bailey ; Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books . ص ۲۰ زیر نویس ۲ . ۳۲- متن = hamistârîh = از راه دشمنی - بر قابت . ۳۳- دیو کاهلی . ۳۴- متن = دروغ اهرموکی = ahramukîh = بیدینی ، ستا . ašamaoga = آشموغ در نوشته های پارسیان . ۳۵- متن = Spazgîh = دشیادی = غیبت . ۳۶- stahmaktar = ستمبه تر . ۳۷- متن = acâraktar . ۳۸- متن = dušpâtaxšâtar = bišinitârtar ud bišowmandtar = ۳۹- متن = ۴۰- متن = xvatdušaktar ud vešoftârtar = ۴۱- متن = ašgahântar

۴۲- این نیز پیداست که اهریمن به آفریدگان هر مزدکاری^{۴۲} از (= بدتر) هم کرد ، چونکه مزد نکوکاری و باد افراه گناه را، بفرجام کار ، مردمان ، بنهفت^{۴۳} .

۴۳- دادار هر مزد بازداشتن آن چند دروغ^{۴۰} و یاری مردم را ، چند نگاهدار مینوی بیافرید : آسین خرد^{۴۴} و گوشان سرودخرد^{۴۵} و خیم^{۴۶} و امید و خرسندی و دین و همپرسی دانا^{۴۷} .

۴۴- خویشکاری^{۴۸} یکه پاك این (نگاهداران) مینوی چیست ؟

۴۵- خویشکاری آسین خرد ، تن از بیم کشش گناه پرهیختنی^{۴۹} (؟) ورنج بی بری پائیدن و فرسایش چیز گیتی و فرجام تن به بیاد^{۵۰} داشتن و از چیز آنجهانی (= فرشکردی) خویش نکاستن و به کارهای بد خویش نیفزودن .

۴۶- خویشکاری گوشان سرودخرد ، پند و روش^{۵۱} خوب^{۵۲} شناختن و کار بستن^{۵۳} (در) چیزی که پیش گذشته در نگریدن و آنچه از پس آید از اش آگاه بودن . چیزی که بودن (را) نشاید (بدان) نه گرویدن^{۵۴} و کاری که فرجامانیدن را نشاید پیش نگرفتن^{۵۵} .

۴۷- خویشکاری خیم ، تن از خوی بد و آرزو و شهوت (= ورن) پائیدن و بهش (رفتار) کردن ، خود را به خیم و خوی نیک پراستن و بیاد^{۵۶} داشتن .

۴۲- متن = چیزی ۴۳- یعنی آنها را ازین فکر غافل ساخت .

۴۴- خرد فطری ، عقل طبیعی ، شعور مادرزاد .

۴۵- خرد مکتسب ، عقلی که با شنیدن و تجربه و غیره بدست می آید .

۴۶- خوی ، خصلت . ۴۷- مشورت و رای زنی با دانایان . ۴۸- وظیفه .

۴۹- متن = venâs [i] nagirešnik = گناه نگرانی دار ۵۰- متن = به دخشک

داشتن = برابر داشتن = بیاد داشتن . ۵۱- متن = rîstak . ۵۲- متن = فرارون .

۵۳- متن = بهش ایستادن . ۵۴- متن = varâvastan .

۵۵- اندر نگرفتن ۵۶- متن = daxšak .

- ۴۸- خویشکاری امید، بهر کنش را به تن پیوستن (و) تن (را) به رنج و کارنیکو^{۵۲} رهبری کردن^{۵۷}.
- ۴۹- خویشکاری خورسندی، تن از افزون خواهی^{۵۸} پائیدن ورنج از ناخورسندی و بیم از افزون خواهی را بیاد داشتن^{۵۹} و آنچه که به انجام بهش اعتماد بود بهیچ چیز (از دست) به ندادن، برای چیز گذشته^{۶۰} و برای بدی^{۶۱} آنچه که جز آن کردن نشاید رنج و درد نبردن.
- ۵۰- خویشکاری دین، تن از بادافراه گناه^{۶۱} و مزد گرفته آگاهانیدن و پند و روش^{۶۱} یزدان از آن دیوان جدا داشتن.
- ۵۱- خویشکاری همپرسی دانا، تن از شهوت (= ورن) و خودپرستی^{۶۲} پائیدن و ایدون رفتار کردن که در بدبختی، که شاید بیاید، در کردار (= کنش) [او] آهون بود.
- ۵۲- ازین چند چیز میثوی به تن مردمان که والاتر^{۶۳}.
- ۵۳- خرد بیناتر و اندیشه یابتر^{۶۴} و هوش نگهدارنده تر^{۶۵}.
- ۵۴- وخیم شکوه مندتر^{۶۶} و خوی پیراینده تر.
- ۵۵- و خورسندی استوارتر.
- ۵۶- و امید بر دبارتر^{۶۷} و اندیشه پاکتر^{۶۸} و اندریافت^{۶۹} آگاهتر و فروهر رنجبرتر.
- ۵۷- برای مردمان (از) هنر (ها) چه بهتر؟ ۵۸- دانائی و خرد.

۵۷- متن = râyinitan . ۵۸- farîhbutxvâhišnîh .

۵۹- متن = ôzît estêt . ۶۰- متن = ak .

۶۱- متن = venâspuhr . ۶۲- xvatdušakîh .

۶۳- متن = ôjowmandtar . ۶۴- minešn-ayâftaktar = فکورتر، فهمیم تر.

۶۵- متن = dâštârtar . ۶۶- hušekuhtar .

۶۷- متن = bârestântar ؛ اگر بالستان خوانده شود بایستی بالنده تر معنی کرد.

و این معنی دوراست ۶۸- متن = axv awižaktar .

۶۹- متن = بوی . سنج « بو بردن » بمعنی آگاه شدن .

۵۹- از اینها کدام به ؟ ۶۰- آنکه تن را به بی‌بیمی و بیگناهی و پیرنجی رهبری کردن داند .

۶۱- به مردمان خرد به یا جهش^{۷۰} ؟ ۶۲- خردشناسائی کار و جهش^{۷۰} پسندکار .

۶۳- گوهر کدام^{۷۱} به ؟ ۶۴- فروتنی و چرب آوازی^{۷۲} .

۶۵- خوی چه به^{۷۳} ؟ ۶۶- سازش^{۷۴} و آشتی خواهی .

۶۷- داد چه به ؟ ۶۸- بهی .

۶۹- کام کدام نیکو^{۷۵} ؟ ۷۰- بیگناهی .

۷۱- کرفه کدام به ؟ ۷۲- خورسندی از خواسته^{۷۶} (= مال) .

۷۳- کردار چه به ؟ ۷۴- دین بیاد داری^{۷۷} .

۷۵- فرهنگ کدام به ؟ ۷۶- آنکه (کار) زمانه را بدان راه (توان)

انداخت و نجات (= بوختن) روان را در آن (توان) دانست .

۷۷- آزر کدام [به] ؟ ۷۸- به دوستی و شکوه‌مندی^{۷۸} .

۷۹- نام کدام مه ؟ ۸۰- خویشکاری (= وظیفه) .

۸۱- دشمن کدام زورمندتر^{۷۹} ؟ ۸۲- کنش بد .

۸۳- برای مردم فرهنگ بهتر است یا گوهر خرد ؟ ۸۴- افزایش تن

از فرهنگ و خیم را جای در گوهر خرد^{۸۰} تن و خیم پناه تن و جان^{۸۱} .

۷۰- چنینست در متن ولی با اندک تغییری میتوان این واژه را « دانش » خواند که شاید معنی بهتری داشته باشد ، اگر چه ، در اینصورت ، عیناً مانند پرسش پیشین خواهد بود .

۷۱- متن = *katâr* . ۷۲- یعنی چرب زبانی .

۷۳- چه خوئی بهتر است سنج . پرسشهای پس از این را . ۷۴- متن = *veh-axvîh* .

۷۵- متن = فرارون . ۷۶ = *xunsandHIRih* . ۷۷- متن = *ušmârišn* ممکنست

تکرار اعمال دینی هم مقصود باشد . ۷۸- متن = *hušekuhîh* .

۷۹- متن = *stahmbaktar* = ستم‌به‌تر . ۸۰- یا ، خیم مهمان گوهر خرد .

۸۱- در اینجا واژه‌ای یا عبارتی افتاده است و پس از آن يك کلمه درست خوانده نمیشود :

wyw'lišn . شاید بتوان ، و گوارش *ud gowarešn* خواند .

- ۸۵- خیم و هنگ و خرد و همه هنرهای دیگر که اندر تن مردمانس(ت) چگونه کم‌بیتیاره تر و بی‌زیانتر (تواند بود) .
- ۸۶- خرد کش^{۸۲} بداندیشی نیست . ۸۷- هنر کش خوار شمردی^{۸۳} نیست .
- ۸۸- ویرمندی کش بیدینی^{۳۴} نیست . ۸۹- دوستی^{۸۴} کش کینه‌وری نیست .
- ۹۰- خورسندی کش خورده‌بینی نیست^{۸۵} . ۹۱- به‌خیمی کش فرومایگی^{۲۱} نیست .
- ۹۲- سازگاری^{۸۶} کش آشفتگی نیست . ۹۳- راستی کش مردم‌آزاری^{۸۷} نیست .
- ۹۴- امید کش تمبلی^{۸۸} نیست . ۹۵- راهی کش هرزگی^{۸۹} نیست .
- ۹۶- شکوه‌مندی کش خورسندی نیست . ۹۷- تن پناهی^{۹۰} کش آزار کسان^{۹۱} نیست .
- ۹۸- فروتنی^{۹۲} کش فریفتاری نیست . ۹۹- ترس آگاهی^{۹۳} کش و ستاری^{۹۴}(؟) نیست .
- ۱۰۰- به دوستی^{۹۵} کش زشتکاری^{۹۶} نیست . ۱۰۱- یگانگی کش بیم‌پزی^{۹۷} نیست .
- ۱۰۲- خویشکاری کش بسستی نیست . ۱۰۳- تخشائی (کوشش) کش رشک نیست .

- ۸۲- متن = *minitârih* و در اینجا مقصود بد اندیشی، توطئه و نقشه برای بدام انداختن دیگران و مانند آن است .
- ۸۳- متن = *tarminesnih* = خوار شمردن - حقیر داشتن مردمان از تکبر .
- ۸۴- متن = *veh-axvih* . ۸۵- متن = *xvartak negirešnik*
- ۸۶- متن = *husâcakih* . ۸۷- متن = *dušbarešnih* = رنج بردن و آزار رساندن . ۸۸- متن = *ašgahânih* . ۸۹- متن = *vanigarih* = هرزگی - فساد - فسق . ۹۰- حفظ‌تن - صیانت‌نفس . ۹۱- متن = *bišowmandih*
- ۹۲- متن = *êrminešnih* . ۹۳- احترام . ۹۴- نسخه بدل = روستاری؟؛ معنی این واژه معلوم نشد . ۹۵- متن = *vehdustih* = به دوستی، زیاده‌دوستی؟ زیباپرستی؟
- ۹۶- متن = *jahik kârih* . ۹۷- متن = *apâcih* .

- ۱۰۴- دانائی کش پچیو^{۹۸} نیست. ۱۰۵- چیزی که بمردمان رسد به بخت بود یا به کنش؟
- ۱۰۶- بخت و کنش هر دو ان^{۹۹} همانا چنان تن و جانند. ۱۰۷- چه تن جدا از جان کالبدی است بیکار و جان جدا از تن باد نیست نا گرفتار و چون باهم آمیخته شوند نیرومند و بزرگ و سودمند (بوند).
- ۱۰۸- چه بخت و چه کنش؟
- ۱۰۹- بخت علت^{۱۰۰} و کنش بهانه چیزی که به مردمان رسد.
- ۱۱۰- مال گیتی بچه ماند؟
- ۱۱۱- به چیزی که بخواب^{۱۰۱} بینند، گاه خوب و گاه بد (است) و چون از خواب بیدار بشوند چیزی بجای^{۱۰۲} نیست.
- ۱۱۲- اندر گیتی که بلند (پایه) تر؟^{۱۰۳} ۱۱۳- پادشاه^{۱۰۴} زورمند پیروز گیر کرفته کام.
- ۱۱۴- و که مستمندتر؟ ۱۱۵- گمراه دروند^{۱۰۵} (کافر)
- ۱۱۶- که بد بخت تر^{۱۰۶} ۱۱۷- دین آگاه^{۱۰۷} دروند (کافر)
- ۱۱۸- که بی نیاز تر ۱۱۹- آنکه خورسندتر.
- ۱۲۰- که خورسندتر به خواسته (= مال)^{۱۰۸} ۱۲۱- آنکه باشکوه تر^{۱۰۹}

۹۸- متن = pwcipâkîh و او پس از پ زائد است = pacipâkîh ریا، سالوس

نک برهان. ۹۹- متن = âgnin، درمتون مانوی هم این کلمه یافت میشود بمعنی

«هر دو» است. ۱۰۰- متن = eim = معنی - علت. ۱۰۱- متن = bušâsp.

۱۰۲- متن = آنجا. ۱۰۳- متن = burzešnîktar. ۱۰۴- متن = dahyupat

۱۰۵- متن = šekuhi dušpatišn i drvand = شکوه گمراه [patišn = رفتن]

دروند و این پاسخ پرسش پیشین نخواهد بود که با «که» آغاز میشود.

۱۰۶- متن = dušfarraxvtar هینیک این واژه را به dušfarg تصحیح میکند، پارتی = دشفر.

۱۰۷- وارد بامور دینی، پیشوای دین. ۱۰۸- متن = xunsandHİrtar.

۱۰۹- متن = hušekuhtar.

۱۲۲- که باشکوهتر؟ ۱۲۳- آنکه سرزنش مردمان را از نیازمندی بدتر شمرد.

۱۲۴- که امیدوارتر؟ ۱۲۵- کوشامرد^{۱۱۰} جهشیار (= بختیار)

۱۲۶- چه کوشائی و چه جهشیاری؟ ۱۲۷- کوشائی آنکه (مردم) نیکی پیشه کند و کاری که باو وا گذاشته^{۱۱۱} شده به بیگناهی و بیرنجی انجام دهد.

۱۲۸- جهشیاری، نام نیک و نیکفرجامی کار.

۱۲۹- که فرمانروا تر؟ ۱۳۰- سپهر گیهان بختار^{۱۱۲}.

۱۳۱- که راستتر؟ ۱۳۲- زمان تقسیم شده^{۱۱۳}.

۱۳۳- که شگفت تر؟^{۱۱۴} ۱۳۴- آنکش زمان بیشتر بود^{۱۱۵}.

۱۳۵- که بر گزیننده تر؟ ۱۳۶- دانای بسیار آزموده.

۱۳۷- که برامش تر؟ ۱۳۸- آنکه از بیم و نگرانی گران رهد^{۱۱۶}.

۱۳۹- که (دل) پسندتر؟^{۱۱۷} ۱۴۰- آنکه شهوت (= ورن) را زیر ننگ

و خشم را زیر بردباری و رشک را زیر خسروی (= نیکنامی، شهرت) و آزر را زیر خورسندی (= قناعت) و زینش را زیر دادستان (عدالت) سخت نگه دارد.

۱۴۱- که خسروتر (= نیکنامتر، مشهورتر)؟ ۱۴۲- آنکه نیکی

بمردمان کردن را سرآمد هر کار شمرد^{۱۱۸}.

۱۴۳- که نامی تر؟ ۱۴۴- آنکه شایسته تر و ابرویزتر (= کامروا تر).

۱۴۵- که ابرویزتر؟ ۱۴۶- آنکش جهش (= بخت) بکارودادستان نیکتر.

۱۴۷- که دلپذیرتر؟^{۱۱۹} ۱۴۸- فرزندان شایسته و زن پارسای^{۱۲۰} شوی کام.

۱۱۰- متن = *tuxšâk* . ۱۱۱- متن = *patimâr* . ۱۱۲- مقسم جهان .

۱۱۳- متن = *barên* . ۱۱۴- متن = *afdtar* . ۱۱۵- آنکه زندگی بیشتر

کند . ۱۱۶- متن = *buxtêt* = نجات یابد . ۱۱۷- متن = *pasandešnîktar*

۱۱۸- متن = بداد تر دارد . ۱۱۹- متن = *šnâyinitârta* .

۱۲۰- متن = *nairik* = زن خوب پارسا، مقابل *jahîk* = زن بد .

- ۱۴۹ - که باربردارتر؟^{۱۲۱} ۱۵۰ - نیازمند بیچاره‌ویی ناز که برای ناسپاسان^{۱۲۲}
 کوششی سودمندانه (کند)^{۱۲۳} که امید بزرگ را گوشت .
 ۱۵۱ - که ناخورسندتر؟ ۱۵۲ - کینه‌ور آزرده‌توانا .
 ۱۵۳ - که آزارنده‌تر؟^{۱۲۴} ۱۵۴ - شوی سهمگین بد رفتار^{۱۲۵} و فرزند
 رنجور^{۱۲۶} (؟) .
 ۱۵۵ - که سهمگین‌تر ۱۵۶ - فرمانروای زودرنج^{۱۲۷} کشنده .
 ۱۵۷ - که آزارمندتر؟ ۱۵۸ - شایسته‌ای که بناشایستگی رسد و زورمندی^{۱۲۸}
 که بنازورمندی رسد و خودپرستی^{۱۲۹} که بفرجام کار آید .
 ۱۵۹ - که دردمندتر؟ ۱۶۰ - توانگری کش فرزند نیست و دانائی شایسته
 کش فرزندی ناشایسته و رنجور (؟) بود .
 ۱۶۱ - که خسته‌تر؟^{۱۳۰} ۱۶۲ - شایسته‌ای که ناشایسته (ای) بدو ابرویز
 (کامروا) ، دانا (ئی) که بداندیشی بدو فرمانروا ، خوبی که بد (ی) بدو چیر (باشد) .
 ۱۶۳ - که بخشش را سزاوارتر؟^{۱۳۱} ۱۶۴ - شتابنده ناامید بیگناه .
 ۱۶۵ - که پشیمان‌تر؟ ۱۶۶ - خودخواهی^{۱۲۹} که بفرجام کار آید، روان شناس

- ۱۲۱ - متن = bârestântar = باربردارتر . ۱۲۲ - متن = anâsepâsîh .
 ۱۲۳ - درینجا از متن واژه‌ای یا عبارتی بایستی افتاده باشد .
 ۱۲۴ - متن = bêšmatârtar . ۱۲۵ - متن = dušbarân بایستی dušbarešn
 باشد . ۱۲۶ - شاید بتوان ناهل هم معنی کرد . نک بند ۱۶۰ .
 ۱۲۷ - متن = nâzuk = نازو یا نازی = نازدار ، حساس ، زودرنج . در متون مانوی
 نازک‌زاد بمعنی کودک هم بکاررفته است. در اینجا هم میتوان بچه سال یا کودک معنی کرد؟ .
 ۱۲۸ - متن = patiyavand = زورمند - نیرومند .
 ۱۲۹ - متن = xvatdušak . = خود دوست - خودپرست - خودخواه .
 ۱۳۰ - متن = xastowmandtar . ۱۳۱ - متن = apuxšâyēšnîktar .

دروند شهوتران افسرده^{۱۳۲} و آنکه^{۱۳۳}، برای ناسپاسان سودمندانه کوشش کند.
 ۱۶۷- که سرزنش^{۱۳۴} را (سزاوار) تر؟ ۱۶۸- آنکه، باو که نیکی ازش بیند،^{۱۳۵}
 ناسپاس بود.

۱۶۹- که بدنامتر؟^{۱۳۶} ۱۷۰- آنکه بدی کردن بمردمان را دادش مرد^{۱۳۷}.
 ۱۷۱- به دیدهٔ مردمانی که اندر گیتی اند چه بایسته تر^{۱۳۸} آید؟
 ۱۷۲- او که تند درست است، کام آنجامی^{۱۳۹} و چون تن بیمار بود درستی تن و چون
 (از) تن نومید بود بختاری (= نجات) روان.

۱۷۳- مردمان به چه (بیشتر) آرزو مندند؟^{۱۴۰} ۱۷۴- به کام خواهی و بی نیازی.
 ۱۷۵- چه کام خواهی و چه بی نیازی؟ ۱۷۶- کام خواهی، هر چه آرزو بود
 یافتن و بی نیازی (داشتن) آنچه باید.^{۱۴۱}

۱۷۷- مردم بچه تشنه تر اند؟ ۱۷۸- بدانچه امید نیک بدان دارند.
 ۱۷۹- مردمانی که اندر گیتی اند از چه بیشتر باید اندیشند؟
 ۱۸۰- از زمانهٔ بد و کنش بد^{۱۴۲} و دوست فریفتار و فرمانروای دروند (= بیدین)
 ناآمرزگار.

۱۸۱- و به چه گستاخ تر^{۱۴۳} باید بودن.
 ۱۸۲- به زمانهٔ نیک و کنش نیک^{۱۴۴} و دوست نافریفتار و همدین و سردار^{۱۴۵}
 بخشایگر و دادگر.

۱۳۲- متن = pasart یا pasxrat . ۱۳۳- متن = w'p که میتوان آنرا âvâž
 (نک . بند ۱۵۰) و âwâz خواند و هیچکدام درینجا مفید معنی نیست . من آنرا ânic
 (با حذف یک دندانه) میخوانم ؟ هزوارش = ZKic = و آن .
 ۱۳۴- avînešniktar . ۱۳۵- vendêt = بدست آورد - حاصل کند .
 ۱۳۶- متن = dusravtar . ۱۳۷- متن = به داد دارد . ۱۳۸- apâyešniktar .
 ۱۳۹- رسیدن بارزو = ۱۴۰- متن = martoman ô ce kâmak tar hend .
 ۱۴۱- متن = apiniyâzih âni andar apâyet . ۱۴۲- متن = apârun =
 = بد ، ضد frârûn = نیک . ۱۴۳- مطمئن تر . ۱۴۴- frârûn . ۱۴۵- متن = هم سردار ، «هم» زائد است .

۱۸۳- زمانه کدام به ؟ ۱۸۴- آنکه چیری و فرمانروائی بدان کمتر بهش راه یافته^{۱۴۶} است .

۱۸۵- دین کدام به ؟ ۱۸۶- آنکه خدائی^{۱۴۷} یزدان و دیوی دیوان، مزد کرفته ، بادافراه گناه در آن پیداتر، و راه و روش بهتر، کرفته ، به آئین تر^{۱۴۸} (از آن) پدید آید^{۱۴۹} .

۱۸۷- خدای و سردار کدام به ؟ ۱۸۸- آنکه مردم دوست تر و وقت شناس تر^{۱۵۰} و در نیکی بمردمان کردن داد گرتر^{۱۵۱} .

۱۸۹- دوست کدام به ؟ ۱۹۰- آنکه فریادرس تر^{۱۵۲} و اندر سختی^{۱۵۳} یارتر .

۱۹۱- دوست که بیش ؟ ۱۹۲- آنکه فروتن تر و بردبارتر و چرب زبانتر .

۱۹۳- دشمن که بیش ؟ ۱۹۴- برمنشان^{۱۵۴} و برتزان^{۱۵۵} و خورده بینان و درشت آوازان^{۱۵۶} .

۱۹۵- دوست آنجهانی (فرشکردی) کدام ؟ ۱۹۶- کنش نیک .

۱۹۷- دشمن آنجهانی کدام ؟ ۱۹۸- کنش بد .

۱۹۹- چیست چیز آنجهانی که پاید و تپاه نشود ؟ ۲۰۰- انبار کرفته .

۱۴۶- متن = آمده است . ۱۴۷- متن = yazatîh .

۱۴۸- متن = pat dâttar . ۱۴۹- متن = jast estêt .

۱۵۰- متن = awâm veitârtar . ۱۵۱- متن = pat dâttar .

۱۵۲- متن = matfrayâttar . ۱۵۳- متن = šegeftîh .

۱۵۴- متکبران . ۱۵۵- ضد فروتن . ۱۵۶- برضد - carpâwâzân =

چرب زبانان ، نك . ۱۹۲ .

- ۲۰۱- چه نیکتر؟ ۲۰۲- بودن^{۱۵۷} با بهان .
- ۲۰۳- چه سودمندتر؟ ۲۰۴- نشستن با دانایان .
- ۲۰۵- چه اعتماد را (شایسته) تر^{۱۵۸}؟ ۲۰۶- زبان راست گویان .
- ۲۰۷- چه خوشتر؟ ۲۰۸- بی بیمی .
- ۲۰۹- و چه بی بیمتر؟ ۲۱۰- زمان نیک و خویشکاری .
- ۲۱۱- چه فرختر؟ ۲۱۲- بی گناهی و نیکفرجای .
- ۲۱۳- و چه آسانتر؟ ۲۱۴- بی گناهی و خورسندی از خواسته^{۱۶۰} .
- ۲۱۵- چه ارزمندتر؟ ۲۱۶- دوستی با دانا (یان) و بهان .
- ۲۱۷- چه روشنتر؟ ۲۱۸- کنش دانایان .
- ۲۱۹- و چه فراختر؟ ۲۲۰- دست^{۱۵۹} را دان .
- ۲۲۱- و چه تنگتر؟ ۲۲۲- دست^{۱۵۹} فرومایگان .
- ۲۲۳- و چه باور کردنی تر؟ ۲۲۴- آئین یزدان .
- ۲۲۵- و چه بیجا تر؟^{۱۶۰} ۲۲۶- پاداش کرفه گران .
- ۲۲۷- و چه نابجا تر؟^{۱۶۱} ۲۲۸- پاداش بزه گران .
- ۲۲۹- و چه میانه روتر؟ ۲۳۰- کام خورسندان^{۱۶۲} .
- ۲۳۱- و چه خوشبوی تر؟ ۲۳۲- خسروی (= نیکنامی) .
- ۲۳۳- و چه گرامی تر؟ ۲۳۴- پذیرش خدایان (= شاهان) و سرداران

۱۵۷- متن = hamîh . ostikântar = متن ۱۵۸ . ۱۵۹- ابن واژه را «فر» نیز
 میشود خواند؛ xvarrah = Bailey ، نک. Zor. Prob. in 9th Cent. Books. ص ۵۰ .
 ۱۶۰- متن = cimikihâtar = بامعنی تر، رواتر . ۱۶۱- متن = apicimihâtar
 ۱۶۲- متن = xunsandhirân = از مال خورسندان سنج . ۲۱۴ و زبر نویس ۷۶ .

و نازیدن به همسالان و دوستان .

- ۲۳۵- چه بدتر ؟
 ۲۳۶- چشم آزروران .
 ۲۳۷- و چه بی برتر ؟
 ۲۳۸- دهنش به ناسپاسان و پیوند بابدان .
 ۲۳۹- چه تهی تر ؟
 ۲۴۰- دست فرومایگان .
 ۲۴۱- چه رنج آورتر ؟
 ۲۴۲- پرستش فرمانروایان بدمنش .
 ۲۴۳- و چه تیزتر ؟
 ۲۴۴- منش شهوت پرستان (= ورنیکان) .
 ۲۴۵- چه دشخوارتر ؟
 ۲۴۶- بودن بابدان .
 ۲۴۷- چه ناز کمتر ؟
 ۲۴۸- منش پادشاهان .
 ۲۴۹- چه بیمگین تر ؟
 ۲۵۰- آزار پادشاهان نابخشایشگر .
 ۲۵۱- چه شگفت تر ؟
 ۲۵۲- دانای بدبخت (= بدجهش) .
 ۲۵۳- چه عجیب تر ؟
 ۲۵۴- دژ آگاه خوشبخت (= هوجهشن) .
 ۲۵۵- چه گرانتر ؟
 ۲۵۶- منش پیمان شکنان (= مهر دروغان) .
 ۲۵۷- چه نگرانی فرای تر ؟^{۱۶۳} علوم^{۱۶۴} بودن بابدان و دژ آگاهان .
^{۱۶۵} چیز به مردمان نیک (= فرارون) .
 ۲۵۹- چه بدتر ؟
 ۲۶۰- بیگانگی و بیابان منشی^{۱۶۶} (= گمراهی، خشونت)
 ۲۶۱- چه چربتر ؟
 ۲۶۲- رادی بهان^{۱۶۷} .
 ۲۶۳- چه آنکه برترین چیز است ؟
 ۲۶۴- و جریزدان (= قضاوت خدا)

۱۶۳- متن = astânakowmandtar . ۱۶۴- متن = hamîh = باهم بودن .

۱۶۵- از متن عبارتی افتاده است . ۱۶۶- anastwânih ud viyâpân minešnih .

۱۶۷- yazadân با افزودن [ا] در آغاز واژه پهلوی میشود آنرا vêhân خوانند .

انوشه‌روان‌باد بزرگمهر بختکان و آن کیان و یلان و دلیران که برای دین
مزدیستان جانسپاری کردند. (ایشانرا) گاه به آسر روشنی^{۱۶۸} باد .
ایدون باد . ایدون‌تر باد .
فرجامید به درود .

مقایسه « یادگار بزرگمهر » با شاهنامه

با مقایسه این متن ، یعنی « یادگار بزرگمهر » با فصلی از شاهنامه فردوسی که از آن ، بعنوان « پند دادن بوزرجمهر نوشین روان را » ، یاد شده است^۱ ، میتوان بدین نکته پی برد که ، بی‌هیچ شکی ، این متن پهلوی یکی از منابع شاهنامه بوده و آنرا فردوسی خود و یا « مهربان سرای » او از پهلوی ترجمه کرده است . اگرچه در همه جا و در تمام کلمات این دو متن با یکدیگر تطبیق نمیکند و عبارات مکرر و بعضی واژه‌ها در ترجمه فردوسی دیده نمیشود و گاهگاه افزایشی و کاهشی بکاررفته است ، ولی باز ، تقریباً ، همه اندرزها و مضامین (با اندک اختلافی) با همان نظم و ترتیبی که متن پهلوی راست ، در شاهنامه آورده شده است . در ترجمه و نظم این متن پهلوی ، بایستی ، فردوسی رنج فراوانی برده باشد چه در پایان این فصل خود میگوید :

سیاس از خداوند خورشید و ماه که رستم زبوزرجمهر و زشاه
چون این کار دل‌گیرت آمد بین زشطرنج باید که رانم سخن^۲

۱۶۸- آسر = بی‌سر ؛ بی‌آغاز ، ازلی ، درمقابل = آبت = بی‌پایان ، ابدی .

۱- نک . شاهنامه ، چاپ بروخیم ، ج ۸ ص ۲۴۴۸ - ۲۴۶۱ ، بیت‌های ۲۴۳۱ - ۲۶۶۰ از پادشاهی انوشیروان ؛ نسخه بدل پس از عنوان ، این عبارت را افزوده است : « و سخن گفتن در کردار و گفتار نیک » .
۲- بیت‌های ۶۰-۲۶۵۹ .

آغازده استان در شاهنامه با متن پهلوی یکسان نیست و بزرگمهر، در آغازده استان، خود را معرفی نمیکنند و از کار و شغل خود سخنی بمیان نمی آورد، ولی مضمون دو بیت ۲۴۳۶ و ۲۴۳۷ را در آخر بند نخست متن پهلوی میتوان یافت:

نو شتم سخن چند بر پهلوی	ابر دفتر و کاغذ خسروی
سپردم بگنجور تا روزگار	بر آید بخواند مگر شهریار

ابیات زیر (۲۴۳۹ - ۲۴۴۹) نیز تقریباً مضامین بند دوم و سوم را در بردارد:

اگر مرد بر خیزد از تخت بزم	نهد بر کف خویش جانرا برزم
زمین را بپردازد از دشمنان	شود ایمن از رنج آهرمنان
شود بر جهان پادشا سربسر	بباید سخنها همه در بدر
شود دست در کار کردن فراخ	کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
نهد گنج و فرزند گرد آورد	بسی روز بر آرزو بشمرد
فراز آورد لشکر و خواسته	شود کاخ و ایوانش آراسته
گراید و نکه درویش باشد، برنج	فراز آرد از هر سوی تاج و گنج
زر و سیم بسیار گرد آورد	ز صد سال بودنش بر نگذرد
شود خاک و بی بر شود رنج او	بدشمن بماند همه گنج او
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه	نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه
چو بنشیند آن جستن باد او	ز گیتی نگیرد کسی یاد او ^۳

و این سه بیت (۳- ۲۴۵۱) یادآور جمله های پایان بند ۳ میباشد که «پارسائی»

را مینوی و پایدار و کنش نیک هر کس را از او جدا ناشدنی میداند .

بگیتی دو چیز است جاوید و بس دگر هر چه باشد نماند بکس

۳- یادآور بند ۱۱۷ از اندرز آذربدمار سپندانست: «..... چه مردم همانا چنان خیک پراز باد (است) ، چون باد ازش بشود چیزش برجای به نماند؛ متون پهلوی جاماسب اسانا ص ۶۹ .

سخن گفتن نغز و کردار نیک نگرده کهن تا جهانست وریک
 زخورشید و از باد و زآب و خاک نگرده تبه نام و گفتار پاک
 در بند ۴ متن پهلوئی ، بزرگمهر از خود سخن میگوید که از گناه ، تا جائی
 که میدانستم پریه ختم و جز آن . . . ولی در شاهنامه بصورت پند به خسرو انوشیروان
 در آمده و در دو بیت (۶ - ۲۴۵۵) خلاصه شده است :

مکن شهر یارا گنه تا توان گناهی کزو شرم دارد روان
 بی آزاری و سودمندی گزین که اینست فرهنگ و آئین و دین
 و در آخر بند چهار که از نوشتن واژه ای چند بریاد گار سخن رفته ، در شاهنامه
 چنین آمده است :

زمن یاد گارست چندین سخن گمانم که هر گز نگرده کهن (۲۴۵۷)
 و بندهای زیر بترتیب با این ابیات مطابقت دارد^۴
 بند ۵ : بدو گفت فرخ کدامست مرد که دارد دل شاه بی باد سرد (۲۴۵۹)
 « ۶ : چنین گفت کان کو بود بیگناه نبردست اهرمن او را ز راه (۲۴۶۰)
 « ۹ : پیرسیدش از کثری و راه و دیو ز راه جهاندار گیهان خدیو (۲۴۶۱)
 « ۱۰ : بدو گفت فرمان یزدان بهیست که اندر دو گیتی بدو فرهیست (۲۴۶۲)
 در بتری راه آهر منست که مرد پرستند را دشمنست
 « ۱۴-۱۷ : خنک در جهان مرد بر ترمنش که پاکی و شرمت پیراهنش (۲۴۶۴)
 چو جانش تنش را نگهبان بود همه زندگانیش آسان بود
 بماند بدو رادی و راستی نکوبد در کثری و کاستی
 « ۱۸ : هر آن چیز کان بهره تن بود روانش پس از مرگ روشن بود (۲۴۶۷)
 ازین هر دو چیزی ندارد دریغ که بهریناهست یا بهر تیغ

۴- در شاهنامه پرسشها منسوب به انوشیروانست و جواها به بزرگمهر.

- بند ۲۰: سخن مشنوازمرد افسون منش که با جان روشن بود بد کنش (۲۴۶۹)
چو خستو نیاید بدیگر سرای هم ایدر پر از دره ماند بجای
- « ۲۱: ازین بگذری سقله آنرا شناس که از پاك یزدان ندارد هراس (۲۴۷۱)
دزیغ آیدش بهره تن ز تن شود زارزوها ببندد دهـن
همه بهر جانش که دانش بود نه داند نه از دانشی بشنود
- « ۲۳: پیرسید کسری که از کهتران کرا باشد اندازه مهتران (۲۴۷۴)
- « ۲۴: چنین گفت کان کس که داناترست بهر آرزو بر توانا ترست (۲۴۷۵)
- « ۲۵: کدامست دانا بدو شاه گفت که دانش بود مرد را در نهفت (۲۴۷۶)
- « ۲۶: چنین گفت کان کو بفرمان دیو نبرد دل از راه گیهان خدیو (۲۴۷۷)
کسی را نه بر خیره فرمان برد که خصم روانست و آن خرد
- « ۲۸: ده اهرمنند این به نیروی شیر که آرند جان و خرد را بزیر (۲۴۷۹)
- « ۲۹: بدو گفت کسری که ده دیو چیست کزیشان خرد را ببايد گریست (۲۴۸۰)
- « ۳۰: چنین داد پاسخ که آرزو و نیاز دو دیوند با زور و گردن فراز (۲۴۸۱)
دگر خشم وورشکست و ننگست و کین چونام و دوروی و ناپاك دین
دهم آنکه از کس ندارد سپاس بنیکی وهم نیست یزدان شناس^۵

۵- فردوسی برای ورن (= شهوت) و بوشب (= کاهلی) و اهرموکی (= بیدینی) و سپزگی (= غیبت)، و یا بجای آنها، نام و دوروی و ناپاك دین و آنکه از کس ندارد سپاس، آورده است؛ ناپاك دینی = اهرموکی و سایرین را درست نمیتوان تطبیق کرد. ظاهراً انتظار این مهروده که فردوسی نیز بسیاق متن پهلوئی وصف هر ده دیو را بکند ولی تنها بوصف هشت تا از آنها پرداخته و «خشم» و «ناپاك دینی» را تعریف نکرده است:

دگر دیو تمام کو جز دروغ	ندانند نراند سخن بنا فروغ
بماند سخن چین و دوروی دیو	بریده دل از ترس گیهان خدیو
میان دو تن جنگ و کین افکند	بکوشد که پیوستگی بشکند
دگر دیو بی دانش ناسپاس	نباشد خردمند و نیکی شناس
بزدیک او شرم و رای اندکیست	بچشش بدو نیک هر دو یکیست ۷ - ۲۴۹۳

- بند ۳۱: بدو گفت زین شوم ده پر گزند کدامست آهرمن زورمند (۲۴۸۴)
- « ۳۲: چنین داه پاسخ بکسری که آرزو استمکاره دیوی بود دیرساز (۲۴۸۵) که او را نبینند خشنود هیچ همه در فزونیش باشد بسیج
- « ۳۳: نیاز آنکه او را زانده و درد همه کور بینند و رخساره زرد (۲۴۸۷)
- « ۳۵: کزین بگذری خسروا، دیورشک یکی دردمندی بود بی پزشک (۲۴۸۸) اگر در زمانه کسی بی گزند ببیند شود جان او دردمند
- « ۳۶: د گر ننگ، دیوی بود پرستیز همیشه بید کرده چنگال تیز (۲۴۹۰)
- « ۳۸: د گردیو کینست پر جوش و خشم ز مردم نتابد گه خشم چشم (۲۴۹۱) نه بخشایش آرد بکس بر نه مهر دژ آگاه دیوی پر آژنگ چهر

مضمون بند ۴۳ که در متن پهلوی چنینست:

« دادا هر مزد بازداشتن آن چند دروغ و یاری مردم را، چند نگاهدارمینوی بیافرید: » (و بعد نام هفت نگاهدارمینوی را میبرد. در شاهنامه در دو جمله سئوالی چنین آورده شده است.

« زانا پرسید پس شهریار که چون دیوبا دل کند کارزار؟ (۲۴۹۸) ببندد چه دادست گیهان خدیو که از کار کوتاه کند دست دیو؟ و نام نگاهداران مینوی پشت هم برده نشده است ولی شرح هر یک جدا جدا پیروی از متن پهلوی را، داده شده است. برای «آسین خرد» و «گوشان سرود خرد» تنها کلمه «خرد» بکار رفته است:

بند ۴۵ و ۴۶: چنین داه پاسخ که دست خرد ز کردار اهرمنان بگذرد (۲۵۰۰) زشمشیر دیوان خرد جوشنست دل و جان دانا بدو روشنست بدانش روان را همی پرورد گذشته سخن یاد دارد خرد که راهی درازست پیش اندرون خرد باد جان ترا رهنمون بند ۴۷: د گر خود بود آنکه خوانیم خیم که با او ندارد دل از دیو بیم (۲۵۰۴)

- جهان خوش بود بر دل نیک خوی
بند ۴۸: سخنهای امید گویم کنون
همیشه خردمند امیدوار
نیندیشد از کار بد يك زمان
بند ۴۹: دگر هر که خشنود^۵ باشد، بگنج
نیندیشد و بر دم ننگرد
بند ۵۰: دگر هر که یزدان پرستست^۶ و بس
ز فرمان یزدان نگرده سرش
بند ۵۱: برین همنشانست پرهیز^۷ نیز
« ۵۲: بدو گفت: ازینها کدامست، شاه،
« ۵۳: چنین داد پاسخ که راه خرد
« ۵۴: همان خوی^۸ نیکو که مردم بدوی
« ۵۵: وزین گوهران گوهری استوار
« ۵۶: وزیشان امیدست آهسته تر^۹ بر آسوده از رنج و شایسته تر^{۱۰}» (۲۵۱۸)

۵- بجای خورسند. ۶- بجای «دین» در متن پهلوی. ۷- برای «همپرسی دانا» و در حقیقت نتیجه مشورت با دانا را بجای خود آن آورده است. ۸- متن پهلوی = خیم. ۹- متن پهلوی = خورسندی. ۱۰- در متن پهلوی، در آخر بند ۵۶ از اندیشه (= اخو) و اندریافت (= بو) و فروهر سخن رفته است، اینچنین: «آخو او بزرگتر و بوی آگاهتر و فروهر رنجبرتر»؛ ولی فردوسی از آنها یادی نمیکند و در عوض بیتی در اینجا دیده میشود که مناسب با موضوع و مقام نیست:

وزین گوهران آذ دیدم برنج که همواره سیری نیابد ز گنج. (۲۵۱۹)، آوردن «آز» در جزء صفاتی که «بسوی نیکوئیها راه نماینده» اند. و آنرا از «گوهران» دانستن عجیب است؛ یا این بیت بکلی تحریف شده است و یا مربوط بجای دیگر است، آیا میتوان حدس زد که برای فردوسی در ترجمه قسمت اخیر بند ۵۶ اشتباهی روی داده باشد؟

بند ۵۷: بدو گفت شاه از هنرها چه به که گردد از مورد جوینده مه (۲۵۲۰)
 « ۵۸: چنین داد پاسخ که دانش بهست خردمند خود بر مهان بر مهست (۲۵۲۱)
 « ۶۰: (که دانایان به تندی بگنج) تن خویش را دور دارد زرنج (۲۵۲۲)
 در حاشیه ص ۲۴۵۳ چند بیته آورده شده است که جای آنها در نسخه P پس

از بیت ۲۵۲۰ بوده است؛ و اینست آن ابیات:

چنین داد پاسخ که هر کوزراه نگرده بود با تنی بیگناه
 بیابد بگیتی همی نام و کام از انجام فرجام و از کام نام
 بپوسید از او نامبر دار گو کزین ره کدامین کنم پیشرو
 چنین داد پاسخ که آواز نرم سخنها که راند بگفتار گرم
 فرونی نجوید برین جز خرد خرد بیگمان بر هنر بگذرد
 وزان پس ز دانا بپرسید مه که فرهنگ مردم کدامست به.

بیت ۲۵۲۱ (مضمون بند ۵۸) طبق متن پهلوی یادگار بزرگمهر پاسخ بیت
 ۲۵۲۰ (مضمون بند ۵۷) است و بایستی پس از آن باشد و ابیات حاشیه اگر روزگاری
 جزء متن بوده و الحاقی نباشد باید بهر حال پس از بیت ۲۵۲۲ جای داشته باشد.
 این ابیات را با تغییر ترتیب، و تصحیح واژه‌ها می‌توان با متن پهلوی سازگار کرد:
 بیت ماقبل آخر که گفتگواز «خرد» است شاید دنباله يك يا دوبیت محذوف
 باشد که تا اندازه مناسب دارد با بند ۶۲:

بند ۶۱: ... (پرش)
 « ۶۲:
 فرونی نجوید برین جز خرد خرد بیگمان بر هنر بگذرد
 « ۶۳: بپرسید از او نامبر دار گو [ز گوهر] کدامین کنم پیشرو
 « ۶۴: چنین داد پاسخ که آواز نرم سخنها که راند بگفتار گرم

- بند ۶۹: [که یابد] بگیتی همی نام و کام از [آغاز] فرجام و از کام نام
 « ۷۰: چنین داد پاسخ که هر کوزراه نگرده بود با تنی بیگناه
 « ۷۵: از آن پس زدانا بپرسید مه که فرهنگ مردم کدامست مه
- * * *
- بند ۸۱: ز نیروی خصم بپرسید شاه و چون جست خواهد همی دستگاه (۲۵۲۳)
 « ۸۲: چنین داد پاسخ که کردار بد بود خصم روشن روان و خرد (۲۵۲۴)
 « ۸۳: زدانا بپرسید پس داد گر که فرهنگ بهتر بود یا کهر^{۱۱} (۲۵۲۵)
 « ۸۴: چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ آرایش جان بود
 که هر بی هنر زار و خوارست و سست ز گوهر سخن گفتن آسان بود
 بفرهنگ باشد روان تندرست
- بند ۸۵: بدو گفت جان راز و دودن به چیست؟ هنرهای تن را ستودن بچيست؟
 (بگویم کنون گفت هن سر بسر اگر یاد گیری بمن در بندز) (۴)
 « ۸۶: خرد چون یکی خلعت ایزد یست از اندیشه و درست و دور از بد یست (۲۵۳۱)
 « ۸۷: هنر مند کز خویشتن در شکفت بماند هنر زو نباید گرفت (۲۵۳۲)
 « ۱۰۲: همان خوش منش مردم خویشکار نیاشد بچشم خردمند خوار (۲۵۳۳)
 و کم و بیش موضوع بندهای ۸۸ تا ۱۰۴ یعنی سایر «هنرها» را با این دو بیت خلاصه کرده و میگذرد:
- اگر بخشش و دانش و رسم و یاد هنر مند گره آورد با نژاد (۲۵۳۴)
 بزرگی و افزونی و راستی همی گیرد از خوی بد کاستی
 بند ۱۰۵: بزرگی بکوشش بود یا به بخت؟ که یا بدجهاندار از تاج و تخت؟ (۲۵۳۷)
 بند ۷-۱۰۶: چنین داد پاسخ که بخت و هنر چنان چون تن و جان که یارند و چفت چنانند چون چفت بایکدیگر (۲۵۳۸)
 تنومند پیدا و جان در نهفت
- * * *
- ۱۱- متن پهلوی = گوهر خرد.

- همان کالبد مرد را کوششست
بند ۱۰۹: بکوشش بزرگی نیاید بجای
« ۱۱۱: و دیگر که گیتی فسانست و باد
چو بیدار گردد نبیند بچشم
بند ۱۱۲: و گر پرستی بر گشاد از نهفت
« ۱۱۳: چنین داد پاسخ که شاهی که تخت
و گر داد گر باشد و نیکنام
بند ۱۱۴: بدو گفت کاندر جهان مستمند
« ۱۱۵: چنین داد پاسخ که درویش زشت
« ۱۱۶: بپرسیدو گفتا که بدبخت کیست
« ۱۱۷: چنین داد پاسخ که داننده مرد
« ۱۲۰: بپرسیدازو گفت خرسند کیست
« ۱۲۱(?) چنین داد پاسخ که آنکس که مهر
« ۱۲۲: بدو گفت ما را که شایسته تر؟^{۱۲}
بپرسیدازو گفت آهسته کیست
« ۱۲۳: چنین داد پاسخ که از عیب جوی
بفریدیک او شرم و آهستگیست
« ۱۲۴: بپرسید ازو نامور شهریار
« ۱۲۵: بدو گفت آنکس که کوشاترست
« ۱۳۵: بپرسیدو گفتش که بیدارتر؟^{۱۳}
بگیتی کدامست با من بگوی
- اگر بخت بیدار در جوششست
مگر بخت نیکش بود رهنمای (۲۵۴۱)
چو خوابی که بیننده دارد بیاد (۲۵۴۲)
اگر نیکویی دیدا گرد دره و خشم
بدانا، ستوده کدامست؟ گفت: (۲۵۴۴)
بیاراید و زور یابد زبخت (۲۵۴۵)
بیابد زگفتار و کردار کام
کدامست و بدر روز و ناسودمند؟ (۲۵۴۷)
که نه کام یابد نه خرم بهشت (۲۵۴۸)
که هموارش از درد باید گریست (۲۵۴۹)
که دارد ز کردار بدر روی زرد (۲۵۵۰)
بمیشی ز چیز آرزو مند نیست (۲۵۵۱)
ندارد برین کار گردان سپهر (۲۵۵۲)
بدو گفت آنکس که آهسته تر (۲۵۵۳)
که بر تیز مردم بیاید گریست
مگر تا که پیچد سر از گفتگوی (۲۵۵۵)
خردمندی و رای و شایستگیست.
که از مردمان کیست امیدوار؟ (۲۵۵۷)
دو گوشش بدانش نیوشاترست (۲۵۵۸)
پسندیده تر مرد هشیارتر (۲۵۶۴)
که بفزاید از دانشی آبروی

۱۲- بجای این واژه در پهلوی hušekuhtar آمده که به باشکوهتر ترجمه شده است.

۱۳- متن پهلوی = وچپتارتر، = گزیدارتر. و ممکنست که بیدارتر، تعریفی از گزیدارتر باشد.

- بند ۱۳۶: چنین داد پاسخ که دانای پیر که با آزمایش بود یاد گیر. (۲۵۶۶)
- « ۱۳۷: بدو گفت کسری که رامش کراست که دارد بشادی همی پشت راست (۲۵۶۷)
- « ۱۳۸: چنین داد پاسخ که آنکو زبیم بود ایمن و باشدش زر و سیم (۲۵۶۸)
- « ۱۳۹: بدو گفت ماراستایش^{۱۴} بچیست بنزدیک هر کس پسندیده کیست (۲۵۶۹)
- « ۱۴۰: بدو داد پاسخ که انکو نیاز بیوشد همان رشك باننگك و آز (۲۵۷۰)
- همان کین ورشکش بهماندنهان پسندیده او باشد اندر جهان
- در پایان بند ۱۴۹ عبارت « که امید بزرگ را کوشد» برمیخوریم و پیش از آن افتادگی دارد همکنست قسمتی از پرسش و پاسخی بوده است، اینچنین، که شکیباتر؟ و که امید بزرگ را کوشد».
- زمره شکیبیا بپرسید شاه که از صبر دارد بسر بر کلاه (۲۵۷۲)
- چنین گفت آنکس که نومید گشت زبخت و رخانش چو خورشید گشت
- بند ۱۴۹: دگر آنکه روزش بیاید شمره بکار بزرگ اندرون دستبرد .
- « ۱۵۷: بدو گفت غم بردل کیست بیش کز اندوه سیر آماز جان خویش (۲۵۷۵)
- « ۱۵۸: چنین داد پاسخ که آنکو زبخت بیفتاد و نومید گردد زبخت (۲۵۷۶)
- « ۱۵۹: بپرسید از او شهریار بلند که از ما که دارد دل درد مند (۲۵۷۷)
- « ۱۶۰: چنین گفت کانکو خردمند نیست توانگر کسی را که فرزند نیست (۲۵۷۸)
- « ۱۶۱: بپرسید شاه از دلی مستمند^{۱۵} نشسته بگرم اندرون بی گزند (۲۵۷۹)
- « ۱۶۲: بدو گفت با دانش پارسا که گردد برو ابلهی پادشا (۲۵۸۰)
- در این دو بیت زیر، پاسخ، یعنی بیت دوم با بند ۱۵۸ سازگار است:
- بدو گفت نومیدتر^{۱۶} کس کدام^{۱۷} که دارد توانائی و نیک نام^{۱۷} (۲۵۸۱)

۱۴- شاید « پسندش » بود، چنانکه در متن پهلوی، نه ستایش، مصراع آخر جواب

هم مؤید این حدس است. جواب مطابقت ندارد. ۱۵- بند اصل = خستمند .

۱۶- متن پهلوی = آزارمندتر . ۱۷- طبق نسخه بدل .

- چنین گفت کانکو ز کار بزرگ
ببفتد بماند نژاد سترگ
بند ۱۶۳: پیرسید از او شاه نوشین روان
که دانی که بی نام و آرایشست
« ۱۶۴: بدو گفت مرد فراوان گناه^{۱۸}
« ۱۶۵: پیرسید و گفتش که بر گوی راست
« ۱۶۶: چنین داد پاسخ که آن تیره تر گ
پشیمان شود دل کند پرهراس
و دیگر که کردار دارد کسی
بند ۱۷۱: پیرسید و گفت ای خرد یافته
چه دانی کزوتن بود بی گزند
بند ۱۷۲: چنین داد پاسخ که چون تن درست
همان آرزو تندرستی بود
بند ۱۷۳: پیرسید و گفتش که از آرزو
« ۱۷۴: بدو گفت چون سرفرازی بود
چو با بی نیازی بود تن درست
بند ۱۷۹: از آن پس چنین گفت بارهنمون
« ۱۸۰: چنین داد پاسخ که این راسه روی
یکی آنکه اندیشد از روز بد
بترسد ز کار فریبنده دوست
سدیگر که بیدادگر پادشا
بند ۱۸۲: چونیکو بود گردش روزگار
خرد یافته یار آموزگار (۲۶۰۲)

۱۸- متن پهلوی بیگناه است نه فراوان گناه ۱۹- بند ۱۷۵ و ۱۷۶ هم توضیح

کام خواهی و بی نیازیست .

- جهان روشن و پادشا داد گر
بند۱۸۵: پپرسیدش از دین و از راستی
» ۱۸۶: بدو گفت شاهها بدینی گرای
که دوران ز کژی و از راه دیو
بفرمان یزدان نهاده دو گوش
بند۱۸۷: وزان پس پپرسیدش از پادشا
کزیشان کدامست پیروز بخت
بند۱۸۸: چنین گفت کازکوب بود داد گر
» ۱۸۹: پپرسیدش از دوستان کهن
» ۱۹۰: چنین داد پاسخ که از مرد دوست
نخواهد بتو بد بازم کس
بند۱۹۱: بدو گفت کسری کرا بیش دوست
» ۱۹۲: چنین داد پاسخ که از نیک دل
دگر آنکسی که فوازنده تر
» ۱۹۳: بدو گفت دشمن کرا بیشتر
» ۱۹۴: چنین داد پاسخ که برتر منش
هم آنکس که آواز دارد درشت
» ۱۹۵: بدو گفت تا جاودان دوست کیست
» ۱۹۶: چنان داد پاسخ که انباز مرد
» ۱۹۹: چه ماند بدو گفت جاوید چیز
» ۲۰۰: چنین داد پاسخ که کردار نیک
- ز گردون نیابی فزون زین هنر
کزو دور باشد ید کاستی (۲۶۰۴)
کزو ننگسلد یاه نام خدای (۲۶۰۵)
بترسند یکسر ز گیهان خدیو
ازیشان نباشد کسی دین فروش
که فرمانروانست بر پارسا (۲۶۰۸)
که باشد بگیتی سزاوار تخت
خرد دارد و شرم ورای و هنر
که باشند هم گوشه وهم سخن (۲۶۱۱)
جوانمردی و داد دادن نکوست (۲۶۱۲)
بسختی بود یار و فریاد رس
کزیشان یکی باشدش خون و پوست (۲۶۱۴)
جدائی نخواهد مگردل گسل (۲۶۱۵)
نکوتر بکردار و سازنده تر
که باشد بدو بر بد اندیش تر (۲۶۱۷)
که باشد قراوان بدو سرزنش (۲۶۱۸)
پر آژنگ رخسار و بسته دوامش
ز درد جدائی که خواهد گریست (۲۶۲۰)
نکاهد نسوزد تترسد زرد^{۲۰} (۲۶۲۱)
که آن چیز کمی نگیرد به نیز (۲۶۲۲)
نخواهد جدا بودن از یار نیک (۲۶۲۳)

۲۰- پاسخ با متن پهلوی تطبیق نمیکند، مگر اینکه صورت تحریفی رود. اگر بجای

» انباز مرد «، « کردار مرد » بود بمتن پهلوی^{۲۰} نزدیکتر میشد.

- بند ۲۱۷: بدو گفت کسری^{۲۱} چه روشن ترست که بر تارک هر کسی افسرست (۲۶۲۴)
- « ۲۱۸: چنین گفت کان جان^{۲۲} دانا بود که بر آرزوها توانا بود (۲۶۲۵)
- بند ۲۱۹: بدو گفت شاه ای خداوند مهر چه باشد بیهنا فزون از سپهر (۲۶۲۶)
- « ۳۳۰: بگفتش یکی شاه بخشنده دست و دیگر دل مرد یزدان پرست (۲۶۲۷)
- « ۲۲۵: بپرسید و گفتش چه آژیرتر کزان بر فرازه خردمندسر^{۲۳} (۲۶۲۸)
- « ۲۲۸: چنین داد پاسخ که ای پادشا مده گنج هرگز بناپاراسا (۲۶۲۹)
- چو کردار با ناسپاسان کنی همی خشت خشک اندر آب افکنی
- « ۲۴۱: بدو گفت کاندز چه چیزسترنج کزو کم شود مرد را آز گنج (۲۶۳۱)
- « ۲۴۲: چنین داد پاسخ که ای شهریار همیشه دلت باد چون نو بهار (۲۶۳۲)
- پرستنده شاه بدخو زرنج نخواهد تن و زندگانی و گنج
- « ۲۵۳ و ۲۵۱: بپرسیدو گفتش چه دیدی شگفت کزان برتر اندازه نتوان گرفت (۲۶۳۴)
- « ۲۵۴: چنین گفت با شاه بوزر جمهر که یکسر شگفتست کار سپهر (۲۶۳۵)
- یکی مرد بینی که با دستگاه رسیده کلاش بابر سیاه
- که او دست چپ را نداندر راست ز بخشش فرونی نداند زکاست
- « ۲۵۲: یک از گردش آسمان بلند ستاره بگوید که چونست و چند (۲۶۳۸)
- فلک رهنمونش بسختی بود همه بهر او شور بختی بود
- « ۲۵۵: گران تر چه دانی بدو گفت شاه ۲۵۶: چنین داد پاسخ که سنگ گناه^{۲۴} (۲۶۴۰)
- « ۲۵۹: بپرسید کز بدترین کارها ز گفتارها هم ز کردارها (۲۶۴۱)

۲۱- متن بروخیم = که ولی چه صحیح است، هم معنی را مفید ترست و هم مطابقت

دارد یا متن پهلوی. ۲۲- متن پهلوی کنش است و شاید تعریف شده باشد؛ «جان

دانا» برای این پرسش جواب بهتریست. ۲۳- پرسش مطابق است با بند ۲۲۵ و

جواب با بند ۲۲۸ - نک. ترجمه پهلوی. ۲۴- جواب با متن پهلوی درست تطبیق

نمیکند ولی در هر حال پیمان شکنی گناه بزرگیست.

کدامست باننگ و باسرزنش که خواند و راهر کسی بدکنش
 « ۲۶۰: چنین داد پاسخ که زفتی زشاه ستمهیدن مردم بی گناه^{۲۵} (۲۶۴۳)
 ابیات ۲۶۴۴ تا ۲۶۵۸ به متن پهلوی « یادگار » مطابقت ندارد و نمیتوان
 گفت که ترجمه آنست بلکه مطالب کلی است که از این « اندرزنامه » و یا اندرزنامه های
 دیگر در ذهن شاعر مانده است. مثلاً این پرسش و پاسخ:
 بگیتی زنیکی چه چیز است گفت هم از آشکارا و هم اندر نهفت (۲۶۴۸)
 کزان مرده داننده جوشن کند روان را بدان چیز روشن کند
 چنین داد پاسخ که کوشابدین زگیتی نیابد مگر آفرین
 یاد آور بند ۷۳ و ۷۴ متن پهلوی « یادگار » است.

پایان
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی